

دیدار شتابزده کیانوری و بهشتی در حزب ج. اسلامی

- بیشترین حجم پیام های این هفته، سئوالات و یا مطالبی بوده در رابطه با مصاحبه آیت الله خسروشاهی که در شماره پیش راه توده منتشر کردیم. با این سئوالات و نوشته ها چه باید کرد؟

بله، درسته. من هم دیدم. بنظرم، قبل از همه، توده ای ها تکان خورده اند و این بی نهایت باعث خوشحالی است. خیلی ها نمی دانستند و برخی ها فراموش کرده بودند که ما برای پیروزی انقلاب ۵۷ و حفظ دستاوردهای آن چه کردیم. نکات بسیار مهمی در مصاحبه ایشان هست. ما سئوالی را در رابطه با مصاحبه ایشان نباید پاسخ بدهیم. این سئوالات را می توانند از خود ایشان بکنند. ایشان وبلاگ دارد، آدرس اینترنتی دارد، پیامگیر دارد و نظر و اطلاعات و موقعیت حکومتی و مذهبی هم دارد. از خود ایشان سئوال کنند. و یا از نشریه چشم انداز که مصاحبه ایشان را خلاصه کرده و عمدتا و بموجب علاقمندی آقای میثمی به سرنوشت تلخ مجاهدین خلق بخش های مربوط به مجاهدین را منتشر کرده سئوال کنند که چرا بخش های دیگر را نشریه چشم انداز بطور کامل منتشر نکرده است؟

من هم معتقدم در مصاحبه آقای خسروشاهی نکات خبری مهم وجود داشت. از جمله این که حزب ما رسماً مجوز انتشار روزنامه "مردم" را بعنوان ارگان مرکزی حزب توده ایران از جمهوری اسلامی گرفته است. ایشان این نکته را دقیقاً در مصاحبه اش می گوید. البته بعدها مخالفان همین اجازه، رفتند یک کسی را پیدا کردند که چند ده سال قبل مجوز یک چنین نامی را برای انتشار نشریه گرفته بود و حزب را وارد یک کشاکش حقوقی کردند. اما این فقط یک توطئه از جانب مخالفان همین اجازه رسمی بود که آقای خسروشاهی به آن اشاره می کند. این درحالی است که اصلاً با انقلاب ما وارد مرحله دیگری شده بودیم و ادعای آن فرد محلی از اعراب نداشت. بهرحال ما این مجوز را داریم. یعنی اجازه انتشار "مردم" را و ایکاش در مهاجرت که آن محدودیت های داخل کشور را مجبور نبودیم مراعات کنیم، ارگان مرکزی حزب با همین نامه و متکی به همین اجازه انتشار رسمی منتشر می شد.

نکته دیگری را ایشان در باره آشنائی اش با رفقا خاوری و حکمت جو مطرح می کند و بعضی پیام ها و سئوالات در همین ارتباط بوده است. رفیق حکمت جو که قبل از انقلاب در زندان به صف شهدای حزب پیوست، اما رفیق خاوری تا زمانی که در ایران بود یکی از رابطین حزب با حاکمیت بود و این نکته پنهانی نیست. ایشان هم در رابطه با جواز انتشار "مردم" با وزارت ارشاد که وزیرش دکتر میناچی از ملیون ایران بود و معاون مطبوعاتی اش دکتر "ممکن" که او هم از ملی مذهبی هاست و اکنون هم ساکن فرانسه ارتباط داشت و بر سر همین اجازه انتشار "مردم" با آنها درگیر بود. با دیگرانی هم در حاکمیت ملاقات و مذاکره داشت. برای نمونه، اگر اشتباه نکنم اولین دیدار رسمی رهبری حزب با هاشمی رفسنجانی را رفیق خاوری انجام داد و گزارشی هم از این دیدار به هیات سیاسی حزب داد که من بموقع خود در باره آن صحبت خواهم کرد. شما میدانید که یکی از ویژگی های رفیق خاوری چهره شناسی و روانشناسی اش از این طریق است و از این دیدار هم یک گزارش سیاسی و یک گزارش چهره شناسی و روانشناسی به هیات سیاسی داد، که در نوع خود جالب بود. البته زنده یاد کیانوری اشاره ای کلی به آن کرده بود و رفیق خاوری خودش در سالهای مهاجرت درباره این گزارش توضیحات جالبی در دیدارهایی که با هم داشتیم داد، که

شرح این دوران را در گفتگوهای مربوط به دوران مهاجرت برایتان خواهم گفت. در اساس هم، رفیق خاوری با روحانیون زندانی ارتباط خوبی داشته، از جمله با آیت الله منتظری و دیگران. بنابراین گفته آقای خسروشاهی تعمیم دارد.

در مصاحبه مورد بحث یک نکته و یا در واقع یک اشاره بسیار جالب دیگری هم وجود دارد که حیف است درباره آن صحبت نکنیم، و آن اینکه ایشان می گوید، کیانوری را تعقیب کردیم اما او با عوض کردن سه ماشین ردش گم شد. و البته نتیجه می گیرد که اینها - یعنی توده ای ها- با آنکه رسماً و علناً فعالیت می کردند اما مخفی کاری هم می کردند.

من می خواهم بگویم: وقتی کیانوری و یا عموی به وزارت ارشاد می رفتند که نمی خواستند خود را از حکومت پنهان کنند و پنهان هم نبودند، دفتر حزب هم که معلوم بود کجاست و همه آنجا بودند. بنابراین، آن گریزی که ایشان به آن اشاره می کند از بیم ترور و ربوده شدن بود. توسط چه کس و یا کسانی؟ توسط همانها که کشمیری از آب درآمدند، توسط ساواکی ها که در آغوش حکومت برای خودشان جا باز کرده بودند، توسط همانها که در تدارک کودتا بودند و می دانستند تا حزب توده ایران را از سر راه برندارند این کار ممکن نمی شود و اولین اقدامشان پس از آغاز هر طرح کودتا کشتار رهبران حزب توده ایران بود. دلیل آن ماشین عوض کردن ها- که آقای خسروشاهی به آن اشاره می کند- تا رسیدن به دفتر حزب و به نقطه ای امن این بود. این احتیاط در پایان همه دیدارهایی که با رهبران وقت جمهوری اسلامی انجام می شد رعایت می شد و ویژه وزارت ارشاد و آقای خسروشاهی نبود. سرانجام هم همه دیدند که چگونه حزب جمهوری اسلامی و نخست وزیر را بردند روی هوا و چگونه آیت الله های قدر را ترور کردند و یا فرماندهان وقت ارتش و جنگ را ترور کردند. رهبران حزب از آن دام ها با همین احتیاط هایی که آقای خسروشاهی به آن اشاره می کند گریختند، اما بعدها به دام خود حکومتی افتادند که بعد از آن ترورها و انفجارها قدرت را بدست گرفته بودند. آنها که بعداً قتل زنجیره ای کردند، خُب، همان ها بودند و یا نواده های آنها بودند که رهبران حزب ما از بیم افتادن به چنگ آنها در یک مسیر چند اتومبیل عوض می کردند تا برسند به خانه یا دفتر حزب. حتی خود آقایان هم این را میدانستند. البته آن آقایانی که صداقت داشتند نه امثال ریشهری یا لاجوردی. مثلاً آیت الله قدوسی که خسروشاهی به وی نیز چندین بار در مصاحبه اش اشاره می کند یکی از آنها بود که علیرغم همه پایبندی های بسیار محکم مذهبی اش، شخصا به زنده یاد کیانوری اجازه حمل سلاح داده بود تا در صورت خطر ربوده شدن و یا ترور از خودش دفاع کند.

- یعنی دادستان وقت سلاح به کیانوری داده بود؟

ماجرای این سلاح که البته خمپاره انداز نبود، بلکه یک سلاح کوچک کمربندی بود خیلی جالب است. ماجرا دو مرحله داد. مورد اول را من برایتان خواهم گفت چگونه مطلع شدم و مورد دوم را هم خود شادروان کیانوری در جلسه یکشنبه ها تعریف کرد.

من در بخش آغاز بازگشت رهبری حزب به داخل کشور بهتر بود این نکته را می گفتم، اما فرصت نشد و حرف توی حرف آمد، که البته مهم نیست، همینجا هم که گفته شود مقصود حاصل است. رفقا کیانوری و مریم فیروز وقتی به ایران آمدند، مدتی خانه دخترشان افسانه بودند. بعد از مدتی یک خانه دو طبقه را یکی از رفقای قدیمی حزبی و یا آشنایان قدیمی آنها، یا در اختیار آنها گذاشت و یا برای آنکه جنبه های قانونی آن رعایت شده باشد، آن را اجاره داد، از جزئیات آن با خبر نیستم. بهرحال، در همان دیدارهای اولیه ما سه نفر با شادروان کیانوری که عمدتاً در ماشین من انجام می شد و هنوز زیر زمین خیابان یوسف آباد برای این ملاقات ها در اختیار کیانوری قرار نگرفته بود، او گفت که دیگر وقتش شده که در خانه خودشان مستقر شوند، چون این موقت زندگی کردن در خانه افسانه و یا در خانه دیگران خوابیدن خیلی وقت گیر است و تمرکزی برای استفاده از وقت باقی نمی گذارد. اضافه کرد که خانه ای در خیابان فرشته تهیه شده اما برای حفظ امنیت نیاز به یک زن و شوهر هست.

از ما سه نفر، همخانه و باصطلاح "کوپل"ی که شرایط مناسب را داشته باشد را من داشتم. کیانوری همانجا، در ماشین از من خواست اسم و مشخصات آن رفیق را بر زبان نیآورده بلکه روی یک کاغذ کوچک بنویسم و بدهم او تا همانجا بخواند. من فوراً نوشتم و دادم دستش. او بعد از خواندن با ذوقی که بعدها نیز بارها در خیابان ها و پشت چراغ قرمز ها شاهدش بودم گفت: این عالیه! یک پسر بچه کوچولو موچولو هم دارند. آن زن و شوهر وصل شدند و تا بعد از حادثه ای که برایتان می گویم با مریم و کیا یکجا زندگی می کردند. یعنی آنها در طبقه بالا و مریم و کیا در طبقه پائین. البته من هم آن خانه را ندیدم و آدرس آن را هم نمی دانستم و هرگز هم از کوپلی که معرفی کرده بودم در این باره سئوالی نکردم، درحالیکه بارها برای گرفتن بعضی پیام های فوری زنده یاد کیانوری آن رفیق را در اطراف خیابان فرشته می دیدم. یا شادروان کیانوری را تا حوالی خیابان فرشته رسانده و او پیاده می شد و بقیه راه را پیاده می رفت. البته آن رفیقی که معرفی کرده و همچنان می دیدم برای من از زندگی منظم و دقیق و خانه تمیز کیانوری و مریم گهگاه تعریف می کرد و از بازی شطرنجی که اغلب روزهای جمعه با هم می کردند.

این ها را گفتم تا این نکته مهم را برایتان بگویم. این خانه را یکشب دزد زد. این را ابتدا همان رفیقی که همخانه کیانوری و مریم بود به من اطلاع داد و بعد هم خود زنده یاد کیانوری توضیح بیشتری داد. این دزدی، یک سرقت معمولی نبود. یک هشدار بسیار جدی بود. در یک فرصتی که هم آن رفیق همخانه در سفر دو روزه بود و هم کیانوری و مریم شب در خانه نبوده اند، کسی یا کسانی وارد خانه می شوند. با طبقه بالا کاری نداشته و در طبقه پائین کتابها و کاغذها را می ریزند به هم. یعنی در واقع آمده بودند خانه را تفتیش کنند و بقول خودشان سند جاسوسی پیدا کنند. هیچ چیز نبرده بودند، زیرا کاغذ و مدرکی وجود نداشت که بدرد کار آنها بخورد. در این دوران کیانوری یک هفت تیر کوچک و کف دستی داشت که نمی دانم چه کسی به او داده بود، اما داشتن آن را به آیت الله قدوسی دادستان کل انقلاب اطلاع داده بود و او هم موافقت کرده بود. آن دزد و یا دزدانی که وارد خانه شده بودند و حدس ما در جلسه یکشنبه این بود که ماموران اداره هشتم ساواک بودند که در نخست وزیر جمهوری اسلامی به کار گرفته شده بودند و همه درد و وظیفه شان تعقیب و مراقبت رهبران حزب توده ایران بود، این سلاح کوچک و جیبی را برده بودند. شاید فکر کرده بودند سفارت شوروی به کیانوری داده و بعنوان مدرک برده بودند برای روسایشان! اما بعد از ارائه به روسای خودشان معلوم شده دادستان کل انقلاب در جریان آن است و به همین دلیل کسی در ارگان های امنیتی حکومت پی جوی ماجرای باصطلاح کشف سلاح کمری در خانه دبیر اول حزب توده ایران نشد.

زنده یاد کیانوری بلافاصله مسئله را به آیت الله قدوسی اطلاع داده بود و او هم توصیه کرده بود خانه را عوض کنند، که همینطور هم کردند و آن همخانه هم به واحدی که قبل از انقلاب در آن بود و با من در ارتباط، بازگشت که فکر نمی کنم توضیحات بیشتری لازم باشد. خبر این دزدی را با همین تحلیل و شرح جزئیات کیانوری به ما داد و بالاتفاق به این نتیجه رسیدیم که خطر ترور جدی است. کیانوری اصرار داشت که همان سلاح را از طریق دادستانی انقلاب پس بگیرد، اما آنها می دانستند که اگر به چنین درخواستی تن بدهند، یعنی عملاً تأیید کرده اند که کسانی از داخل نهادهای حکومتی وارد خانه او شده و اسلحه را برده اند. به همین دلیل آیت الله قدوسی که استدلال های خطر ترور را قبول کرده بود، موافقت کرد کیانوری نه تنها درخانه سلاح داشته باشد، بلکه آن را با خود حمل کند. یک سلاح کوچک مانند همان سلاحی که دزدیده شده بود هم از طرف دادستانی انقلاب در اختیار کیانوری گذاشته شد. کیانوری اصرار داشت که جواز حمل آن را از دادستانی بگیرد، اما آیت الله قدوسی زیر بار این اجازه نرفت اما تعهد کرد هر جا که حمل این سلاح با مشکلی برخورد کرد شماره تلفن ویژه او را به سئوال کنندگان بدهد تا آنها تماس بگیرند و از دهان دادستان

کل انقلاب بشوند که کیانوری اجازه حمل سلاح را دارد. من این سلاح دوم را دیدم. دسته ای سفید و از آج فیل داشت و شادروان کیانوری در فاصله خانه تا دفتر حزب و یا فاصله دفتر حزب تا رسیدن به ما و یا آمدن به زیر زمین یوسف آباد آن را لای یک دستمال درجیبش حمل می کرد. اگر کسانی در این دوران، یعنی در فاصله دو سال ۵۸ و ۵۹ کیانوری را تنها در خیابان دیده باشند به یاد دارند که اغلب دست راستش درجیب بارانی، یا کت و کاپشن نازک پائیزی و جیب شلوارش بود. حتی گهگاه که عصا داشت، عصا را در دست چپ می گرفت که دست راستش آزاد باشد و در جیب! این احتیاط در دوران کودتای طبس، کودتای نوژه و ماجرای آن مامور "شنود" ساواک که برایتان خواهم گفت دقیقا رعایت می شد. خُب، مصاحبه آیت الله خسرو شاهی کمک کرد تا بعضی نکات دیگری را هم بگویم که شاید جلوتر باید گفته می شد و ذهن من از روی آن پریده بود.

من فکر می کنم، حالا که بحث دیدارهای رهبری حزب با رهبران وقت جمهوری اسلامی و از جمله آیت الله خسروشاهی و آیت الله قدوسی پیش آمد، از دیدار مهمی که کیانوری با آیت الله بهشتی کرد هم برایتان بگویم. و یا اگر فکر می کنید مناسب تر است، از دیدار دوم خودم با مسعود رجوی در ساختمان بنیاد پهلوی سابق بگویم که بعد از انقلاب به ستاد مجاهدین خلق تبدیل شده بود.

- از بهشتی شروع کنیم و اگر فرصت شد دیدار دوم با رجوی را هم برای همین شماره ضبط کنیم.

موافقم. شما می دانید که جلسات مناظره تلویزیونی در یک فضای تقریبا امنیتی برگزار می شد. به این شکل که گروه آیت الله بهشتی و دکتر پیمان جداگانه برای ضبط مناظره به تلویزیون آورده می شدند و گروه کیانوری و فتاپور هم جداگانه می رفتند. همین وضع درباره مناظره ایندولوژیک هم بود. یعنی مصباح یزدی و سروش جداگانه و از یک در دیگری می آمدند و گروه طبری و نگهدار جداگانه. رفت و آمدها به گونه ای تنظیم شده بود که مثلا یک فرصت گفتگوی کمی خصوصی تر و غیر رسمی حتی در راهرو و یا قبل از شروع فیلمبرداری ممکن نشود. یا مناظره که تمام می شد آن گروه در محاصره و مشایعت همراه می رفتند و این گروه هم با فاصله تلویزیون را ترک می کرد. بنابراین هیچ گفتگو و یا مذاکره خصوصی در جریان آن مناظره ها که فکر کنم از ۵ جلسه دو جلسه اش پخش شد و سه جلسه دیگر با آنکه ضبط شده و آماده پخش شده بود اما پخش نشد صورت نگرفت. به همین دلیل اولین دیدار کیانوری و بهشتی که دیداری سیاسی بود، ارتباطی با آن دیدار در مناظره ها نداشت. ما سه نفر خیلی شایق بودیم کیانوری با بهشتی هم ملاقات کند، بویژه که روز به روز، واقعا روز به روز تبلیغ علیه او، عمدتا توسط مجاهدین خلق اوج می گرفت. به نوعی که برای خود ما آیت الله بهشتی تبدیل به یک سؤال بزرگ شده بود. دیدار با رهبران وقت جمهوری اسلامی بر حسب مورد پیش می آمد. یعنی باید وقت ملاقات برای هدف معینی گرفته می شد و برای ملاقات با دبیرکل حزب جمهوری اسلامی و رئیس دیوانعالی کشور مورد مشخصی وجود نداشت. البته کیانوری هم خیلی دلش می خواست ارزیابی دقیق تری از شخصیت بهشتی داشته باشد. بهر حال این دیدار ممکن شد و بر خلاف پیش بینی زنده یاد کیانوری، خیلی هم آسان و سریع. یعنی یکی از توده ایها به جلسه پرسش و پاسخ آیت الله بهشتی در مرکز حزب جمهوری اسلامی رفت و در فاصله پایان جلسه و آماده شدن حاضران برای نماز یادداشت کوتاهی نوشته و با واسطه به آیت الله بهشتی رساند. متاسفانه آن رفیق ما در آن یادداشت تقاضای ملاقات فوری برای کیانوری کرده بود. این که می گویم متاسفانه دلیلش را خواهم گفت چرا.

این نکات و ملاقات را کیانوری در جلسه یکشنبه ما گزارش داد و گفت، بلافاصله پس از رسیدن این یادداشت بدست بهشتی، او وضو را نیمه کاره گذاشته و با عجله نویسنده یادداشت را می خواهد و همانجا تقویمش را در آورده و بدلیل قید "ملاقات فوری" در نامه آن رفیق

ما، اولین فرصت را از میان یکی از ملاقات های روزانه اش پیدا می کند و می گوید "نیمساعت در اینجا وقت دارم". الان یادم نیست، ولی چنان فوری وقت داده بود که فکر می کنم مثلا برای فردا بعد از ظهر بود. کیانوری از این قید فوری خیلی ناراضی بود، زیرا به همین دلیل وقت کمی در نظر گرفته شده بود، در حالیکه اگر این قید را آن رفیق ما ننوشته بود، احتمالا او یک فرصت دو سه ساعته را ممکن بود پیدا کند و برای آن قرار بگذارد. اما چون فکر کرده بود مسئله بسیار مهمی مطرح است آن نیمساعت وقت را پیدا کرده و برای ملاقات اعلام آمادگی کرده بود.

شادروان کیانوری ابتدا با ابراز نارضائی توام با دلخوری اش از این اشتباه گفت که متاسفانه ملاقات خیلی کوتاه بود و سر ساعت هم باید تمام می شد چون بهشتی قرار دیگری داشت. مقداری از وقت به سلام علیک و احوالپرسی گذشت و مقداری هم به خدا حافظی و بقیه تشریفات. جمعا ۲۰ دقیقه ای حرف زدیم. من از اینجا به بعد به نقل مستقیم از خود کیانوری می کنم که دقیقا در حافظه ام مانده است:

« از همه اینها (منظورش رفسنجانی و خامنه ای و کسانی بود که ملاقات می کرد) عاقل تر و تیزهوش تر است. خوب گوش می کند. آنچه را که می خواهد بگوید می گوید و آنچه را که نمی خواهد بگوید نمی گوید. کم و شمرده حرف می زند. اگر با انقلاب بماند وزنه مهم و بزرگی است و اگر آن طرفی باشد فاجعه است. (در این ارزیابی اشاره اش به شایعاتی بود که در باره وابستگی او به سازمان های جاسوسی بین المللی مجاهدین خلق و شبکه پخش شایعه در جامع رایج کرده بودند).»

ما هم خیلی افسوس خوردیم از وقت کمی که بر اثر یک شتابزدگی داده شده بود. دلمان می خواست بدانیم او چه گفته؟ صادقانه برای شما می گویم که در این بخش کیانوری واقعا با تامل و دودلی در باره درستی یا نادرستی این جمله بهشتی، آن را برای ما گفت و شاید تا چند دقیقه بعد از آن هم باز در سکوت گذشت. کیانوری گفت:

«من که حرف هایم را زدم او ابتدا به ساعتش نگاه کرد و گفت: متاسفانه من ملاقات مهم دیگری دارم و باید بروم. فقط به شما توصیه می کنم تظاهر بیرونی حزبتان را کم کنید!» این جمله بسیار چند پهلو بود و بااحتمال بسیار زیاد کیانوری هم برای کشف آنچه در پشت آن نهفته بود و بهشتی بر زبان نیاورده بود با خود کلنجار می رفت و ظاهرا هر بار هم که به نتیجه نمی رسید یاد آن رفیق شتابزده ای می افتاد که وقت ملاقات فوری از بهشتی گرفته بود. در باره این جمله آیت الله بهشتی کیانوری ارزیابی اولیه اش این بود که آنها می خواهند ما خودمان در جلد حزب کمونیست سوریه فرو برویم. یعنی یک نشریه غیر رسمی داشته باشیم که برخی نظراتمان را در آن بنویسیم و دفتر و مقری مثل ساختمان ۱۶ آذر نداشته باشیم. و بعد هم اضافه کرد که معلوم نیست این نظر، نظر همه شان باشد، ممکن است نظر شخصی بهشتی باشد.

ما هم چیزی نداشتیم که به ارزیابی کیانوری اضافه کنیم، صرفا شنونده بودیم و خود کیانوری هم نظر دقیقی نداشت و فکر می کنم در جستجوی راه حل دیگری بود تا بداند این نظر، نظر اطرافیان و شخص آیت الله خمینی است و یا یک نظر شخصی. به همین دلیل آن جمله آیت الله بهشتی در ابهام ماند و معلوم نشد جمع بندی خودش بود و یا جمع بندی یک عده ای از حکومتی ها.

این دوران، دورانی بود که در و دیوار تهران و خیلی از شهرهای بزرگ دیگر و حتی شهرهای کوچک را توده ای ها پر کرده بودند از نقل قول های خط امامی چهره های شاخص حکومتی با امضای حزب توده ایران. مثلا رفسنجانی چنین گفت، و زیرش اسم حزب توده ایران. موسوی اردبیلی چنین گفت و یا خامنه ای در نماز جمعه چنین گفت و بعد اسم حزب توده ایران و قبل از همه آنها نقل قول های متعددی از آقای خمینی که زیرش اسم حزب را رفقا می نوشتند. تصور می کنم در این دوران، یکی از وظائف رفقای سازمان جوانان همین

بود. احتمالاً این کار تبدیل به یک بحث حکومتی شده بود و یا جمع شدن در دفتر حزب برای شنیدن پرسش و پاسخ ها و دیگر فعالیت ها. من امروز که به گذشته نگاه می کنم، فکر می کنم آن همه نقل قول با امضای حزب توده ایران چندان کار درستی نبود. به دو دلیل. هم وحشت از نفوذ حزب را در حاکمیت تقویت کرد و هم به چک سفیدی تبدیل شد از طرف حزب ما به افرادی که بعد از آیت الله خمینی مسیرشان را عوض کردند و یا حتی در زمان خود او هم دو پهلو موضع گیری می کردند و ما یک جنبه آن را گرفته و جنبه های دیگر را رها می کردیم. البته نباید فراموش کرد که این نقل قول ها خودش تبدیل به یک شناسنامه برای انقلاب شد و دست حاکمیت را گذاشت زیر سنگ مردم، اما بنظر من می شد به همین نتیجه رسید اما بدون ذکر نام حزب توده ایران در زیر هر نقل قولی.

همانطور که گفتم این نظری است که بعدها به آن رسیدیم، نه این که فکر کنید در همان روز گزارش کیانوری به عقل من چنین رسیده بود. آن روز، هیچکدام فکر نمی کردیم حاکمیت ممکن است رفتار وحشیانه یورش به حزب را در پیش بگیرد. البته در آن ۱۰ روزی که بحث بر سر گذشتن از مرز عراق و ورود ارتش و سپاه به داخل خاک عراق و ادامه جنگ مطرح بود، واقعا روزهای بسیار سخت و دشواری بود و رهبری حزب می دانست با اعلام مخالفت با ادامه جنگ باید خود را آماده یک یورش کند، گرچه نه به آن وسعت و ددمنشی که کردند.

من بعدها شنیدم که کیانوری در زندان گفته بود، بهشتی نبض حکومت را در بحث های داخلی خودش گرفته بود و آن جمله کوتاه جمع بندی این بحث ها بود. همینطور شنیدم که کیانوری طرحی را در همان دوران که از حوزه علمیه قم می رفتند در اوین و در جلسات تدریس اقتصاد سیاسی زنده یاد جوانشیر شرکت می کردند تهیه می کند و در بحث هایی که گفته می شود سعید حجاریان در آن شرکت یا سهم داشته آن را طرح می کند. او در این طرح پیشنهاد می کند که ساختمانی خارج از اوین، تحت مراقبت حکومت برای رهبری حزب در نظر گرفته شود و رهبری از اوین بیرون آمده و در این ساختمان مستقر شود و در همانجا زندگی کند. حتی نقشه ساختمانی آن را هم می کشد و همراه طرح می دهد. گویا در همین طرح پیشنهاد می کند که اعضا و کادرهای حزب آزاد شوند و ارتباط رهبری حزب در آن ساختمان بکلی با این بدنه در خارج از زندان قطع بماند. در این مرکز، رهبری حزب نظراتش را بنویسد و کلاس هایی که حوزه علمیه شایق به ادامه آن بود و حجت الاسلامی بنام "موسوی" رابط آن، در همین ساختمان ادامه پیدا کند. چیزی شبیه یک مرکز پژوهش بدون هیچ ارتباطی با خارج از ساختمان. این یعنی بازگشت به همان چیزی که بهشتی گفته بود، اما با چند گام بلندتر به عقب و پس از یک دوران فاجعه بار و پر مشقت و با تلفات. با آنکه این طرح را برای مطالعه می گیرند و بحث ادامه داشته، یکبار همه چیز به هم می ریزد که کیانوری خودش هم در نامه ای که برای علی خامنه ای نوشته آن را در بخش مربوط به حجت الاسلام مجید انصاری رئیس وقت سازمان زندان ها توضیح داده است. نه تنها این طرح اجرا نشد، بلکه کشتار رهبری حزب توده ایران در دستور حکومت قرار گرفت!

فردای روزی که حزب جمهوری اسلامی منفجر شد و همان روزی که دفتر نخست وزیر را منفجر کردند ما کیانوری را دیدیم. درباره انفجار حزب جمهوری اسلامی واقعا پویش شده بود. گفت "ضربه سنگینی به انقلاب زده شد و خودمان هم در این جنایت تلفات دادیم." توضیح بیشتری نداد و ما هم نپرسیدیم زیرا از قبل می دانستیم برخی معاونان و کار بدستان وزارتخانه ها که در آن انفجار کشته شدند توده ای بودند. عمیقاً اعتقاد داشت که این انفجار را سازمان های بزرگ اطلاعاتی غرب، همه با هم ترتیب دادند.

- درباره انفجار نخست وزیری هم همین ارزیابی را داشت؟

من شاید ۲ یا ۳ ساعت بعد از انفجار نخست وزیری کیانوری را در همان ساختمان ؟ گفتم که برای تان گفتم دیدم. هیجان زده وارد آن آپارتمان و اتاق کوچک کیانوری شدم و او مبهوت

پشت میز کوچکش در اتاق بسیار کوچکی که داشت نشسته بود و رادیو مثل همیشه باز بود تا خبرها و یا مذاکرات مجلس را بشنود. من تا رسیدم گفتم فاجعه دوم اتفاق افتاد. کیانوری اول با دست اشاره به در و دیوار کرد (احتمال کار گذاشته شدن شنود حکومتی) و سپس آهسته گفت: «این یکی جبران می شود. آن یکی فاجعه بود.» و بعد نمی دانم براساس چه شناخت مستقیم و یا غیر مستقیمی چند بار گفت: "طفلک این باهنر، چقدر چهره نجیب و شریفی داشت".

- جبران می شود یعنی چی؟

یعنی رئیس جمهور و نخست وزیر دیگری انتخاب و انتصاب خواهند کرد و این مرحله را از سر می گذرانند، اما آنچه با انفجار حزب جمهوری اسلامی اتفاق افتاد و کسانی که کشته شدند فاجعه ای بود جبران ناپذیر. چندین بار در تحلیل انفجار حزب جمهوری اسلامی به ما گفت که یک سر این انفجار در قلب دستگاه حاکمه بود. آنها حتی تلفنی محمد منتظری را که مدت ها بود به حزب جمهوری اسلامی نمی رفت و با بهشتی اختلاف پیدا کرده و قهر کرده بود، به بهانه یک کار فوری به حزب جمهوری اسلامی دعوت کرده بودند تا در انفجار حزب او را هم بکشند.

من نمی دانم شما باهنر را چقدر به خاطر دارید. اولاً از نظر فکری بکلی با برادرش که الان نایب رئیس مجلس هشتم است متفاوت بود. آدم تعجب می کند که دو برادر از یک سینه شیرخورده باشند و پدرشان یکی باشد و این همه با هم متفاوت باشند. باهنر مثل آیت الله بهشتی سابقه کار در آموزش و پرورش و اگر اشتباه نکنم اداره نگارش زمان شاه را داشت و ناطقی بود بسیار مسلط با صدای بسیار رسا، صاف و بم. خود بهشتی هم ناطق بسیار خوبی بود، اما اگر نوار صحبت های این دو را مقایسه کنید و یا بخاطر داشته باشید گفته من را تأیید می کنید که صدای باهنر و شیوه سخنوری و استدلالش دلنشین تر بود. از ویژگی های دیگر سخنرانی هایش پرهیز از تهدید و درشت گوئی و خودخواهی بود. درست خلاف علی خامنه ای. شاید باهنر از این نظر بیشتر شبیه آیت الله طالقانی بود. بهر تقدیر، آن بمب گذاری ها و ترورها و اعدام هائی که لاجوردی در اوین کرد مسیر انقلاب را دگرگون کرد. شما فقط مقایسه کنید که امثال آیت الله قدوسی ترور شدند، تا نوبت به امثال محسنی اژه ها و علی رازینی ها و روح الله حسینیان ها برسد. تمام جایگزینی های بعد از آن دو انفجار حزب جمهوری اسلامی و نخست وزیری و ترور آیت الله های بزرگ را همینگونه مقایسه کنید تا برسید به فاجعه ای که امروز در ایران حاکم است.

خب، ما اگر بخواهیم درباره دیدار دوم با مسعود رجوی هم صحبت کنیم آنوقت هم حجم این شماره زیاد می شود و هم به کارهای دیگر نمی رسیم. این را بگذارید برای شماره بعدی.

راه توده ۱۹۶، ۲۰۰۸، ۱۰، ۰۶